



۲۰۱۳/۰۵/۲۶

میر عنایت الله سادات

اعتراف یک نویسنده ایرانی

اخیراً در مجلهٔ پر تیراژ "پژوهش" که در زیر نظر "شورای نویسندگان" ایرانی در خارج از کشور شان نشر می شود؛ اعترافات با ارزشی به چاپ رسیده است. به خاطر با اهمیت بودن محتوی این اعترافات، بی مورد نخواهد بود تا همه ای دوستانی که سالها، دروغ ها و تاریخ تحریف شدهٔ کشور ایران را شنیده اند، یکبار حرف راست را هم از یک قلم بدست آن سرزمین بشنوند.

مجلهٔ "پژوهش" در امریکا با قطع و صحافت مقبول از چاپ برآمده و ادعا دارد که به "تمام گروههای ملی و آزادیخواه" ایران وابسته می باشد. درین مجله از کارنامه های آخرین شاه ایران (رضا شاه) گزارشاتی زیادی بچشم می خورد. برطبق مثنی نشراتی این مجله، دورهٔ زمامداری رضا شاه با یأس و حرمان، به تصویر کشیده شده و از آن سالها، منحنی یک عصر طلایی در تاریخ ایران یاد آوری می شود. درین نشریه، نظریات و موضع گیری های پسر شاه نیز بنام "شاهزاده رضاپهلوی" همیشه بصورت برجسته انعکاس می یابد. چنین برجسته سازی ها به تعلقات این مجله وضاحت بخشیده و خواننده را متیقن می سازد که مجلهٔ "پژوهش" متعلق به هواداران احیای رژیم شاهی در ایران می باشد.

در رابطه به اعترافات یاد شده درین مجله، شاید هر خواننده سوال کند که چی باعث شد، تا گردانندگان این مجله به انتشار چنین اعتراف تن در بدهند؟ آنها که در گذشته، بخاطر جعل تاریخ ایران و منطقه، قلم فرسایی های زیادی نموده اند و دائماً به آثار مؤرخین جعل کار ایرانی شاخ و پنجه می دادند، چطور شد که به یکبارگی جرأت کرده و به ندای وجدان های شان لبیک گفته اند. شاید آنها بالاخره متوجه این ضرب المثل های مشهور در زبان دری شده اند: "گل خشک در دیوار نمی چسبد" و یا "به باد دادن کاه بی دانه، ثمره ندارد". لذا باید به واقعیت ها، روی آورد و روزنهٔ اعتراف را بخاطر درک حقایق تاریخی گشود. نویسندهٔ مضمون مورد نظر که از نام و شهرت وی خودداری شده است، درین عرصه پیشگام شده و طبعاً در تفاهم با هیأت تحریر و "شورای نویسندگان" عنوان مضمون اش را این طور انتخاب کرده است:

"کجای ایرانی بودن افتخار است؟"

گرچه درین اعتراف هم از اظهار بسا حقایق ظفره رفته شده و یا باز هم در موارد خاص سکوت گردیده است؛ ولی منحنی گام نخستین، نباید به آن کم بهاء داد. بناءً بی جهت نخواهد بود تا با ارائهٔ یک نقد مختصر، کاپی متن متذکره پیوست با این مضمون در اختیار خوانندگان محترم قرار بگیرد.

نویسندهٔ مضمون، در زمرهٔ سایر سلاطین، از مدح سلطان محمود غزنوی بوسیلهٔ شعرای ایرانی تبار انتقاد میکند و با عقده گشایی و ملقب ساختن او به "سلطان ترک" خدمات سترگ این شاه افغان را در جهت گسترش و پرمحتوی ساختن زبان دری انکار مینماید. او اعتراف نمی کند که شاهنامهٔ فردوسی به تشویق همین شاه ادب پرور، سروده شده است. غزنی که مقارن با اعتراف او، به حیث مرکز ثقافت اسلامی مورد تجلیل و بزرگ داشت قرار گرفت؛ در گام نخست نتیجهٔ زحمات و مساعی همین شاه با فرهنگ بود.

همین طور از تسلیم شدن و بوسه زدن هموطنانش بر رکاب جهان کشایان و اشغال کنندگان سرزمین شان یاد آوری میکند ولی از قیام های مردم افغانستان در برابر تجاوزگران صفوی و بالاخره تسلیم شدن آخرین شاه صفوی به پیشگاه شاه جوان افغان (محمود هوتکی) حرفی در میان نمی آورد.

احمد توکلی استاد پوهنتون تهران در اثرش به نام "افغانستان" پایان یافتن دورهٔ صفوی ها را که با تسخیر اصفهان بدست هوتکی های افغان تحقق یافت، اینطور بیان می کند: شاه حسین آخرین شاه سلالهٔ صفوی بتاريخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ با تمام اراکین دولت اش به قرارگاه شاه محمود هوتکی (پسر میرویس خان) رفته تاج سلطنتی ایران را بر سر او میگذارد. [۱]

میرغلام محمد غبار، جریان تسلیم شدن شاه صفوی را این طور مرقوم داشته است: "... بالاخره پس از هشت ماه محاصره، شاه حسین صفوی برای تسلیم شدن حاضر شد و شخصاً با بزرگان دربار در قرارگاه شاه محمود رسید. شاه محمود در ورود این پادشاه به استقبال و احترام بر خاست و با او در یک مسند نشست. شاه خورد سال افغان (۲۵)

ساله) به پادشاه سالخورده که ۳۰ سال سلطنت کرده بود در حین مکالمه "پدر" خطاب کرد و با ادب گفت: شان و شوکت و جاه و جلال دنیا این چنین بیوفا است، خداوند به هر کسی که خواهد دهد و از کسی که خواهد ستاند، من شما را تسلی میدهم که بدون مصلحت شما کاری نخواهم کرد. شاه حسین در جواب، تاج شاهی ایران را بدست خود در سر شاه محمود گذاشت و تیریک گفت " [ii].

در جملات فرجامین، نویسنده از تولد پهلوانان نامدار یادآوری کرده و به افتخارات تاریخ کهن سرزمین اش اشاره میکند، ولی هنوز هم حاضر نیست تا بگوید که "رستم" فرزند "رودابه کابلی" است و درین مرز و بوم به دنیا آمده است.

به هرصورت، نگارنده این معروضه نمی خواهد بر اعترافات ارزشمند در مجله "پژوهش" موشگافی نماید. بلکه این نوشته را بمثابة آغاز بیان حقایق پیرامون حوادث تاریخی در سرزمین کشور همسایه ما میداند. باید اذعان داشت که چنین اعترافات، ابر های تیره جعل و دروغ را کنار زده و به فرهنگیان هردو ملت افغان و ایران موقع میدهد تا در روشنایی حقایق، واقعیت ها را شناسایی نموده و همدیگر را درک نمایند.

[i] احمد توکلی، " افغانستان"، دانشگاه تهران، تهران، ۱۹۴۸، صفحه ۱۵ -
 [ii] کابل مطبعه دولتی، ۱۹۶۷، صفحه ۳۲۵ - میر غلام محمد غبار، " افغانستان در مسیر تاریخ"

ارمغانی جز فشار و گرانی و تورم و جنگ و نکت و مرگ برایشان نمی آورد، این بار با جمعیت ده ملیونی به تشییع جنازه اش میرود!

این امت، آمتی که ازها دارد هر نزد اوست و پس، سروری تازیان را به درازی میوه سال تحمل کرد. در طی این سالها، عرب انوار ایران را به عنیت گرفت، زلزلن آلتن را کتیز و مردان آلتن را اعلام کرد. ایرانیان موالی شدند. با این عنوان، ایرانیان را تحقیرها کردند، حق ناشتن مقامهای کشوری و نظامی را از او گرفتند. عربها با موالی راه نمی رفتند و به آلتن اجازه نمی دادند که بر جنازه عرب تمیز بگذارند. موالی حق ازواج با عرب را نداشتند! موالی میبایست پیاده به جنگ برود و از خانه هم سهمی به او نماند. موالی به نام پیشین خود خوانده نمیشد، او میبایست بنام کسی که او را اسیر کرده و یا در بازار برده فروشان خریده بود، یا به نام یک عرب خوانده میشد. ایرانیان خوش بخت ۸۰۰ سال این حقارت را بجان خریدند و غیر از حدود ده مورد جنسی، مقاومتی از آنان دیده نشد! این میشود یک مقاومت در هر ۸۰۰ سال!!!

فکر نکند که بعد از ۸۰۰ سال ایرانیان بیدار شدند و قیام کردند و حکومت خلیفه را برانداختند نه خیر، بعد یک موعول بنام هلاکو می آمد و به حکومت عیساییان پایان میداد.

بعد از ۸۰۰ سال نوکری عربیه، حالا توبت نوکری مغولان به مدت ۳۰۰ سال بود. اگر متوسط مقاومت در مقابل اعراب ۸۰۰ سال بود، در مقابل مغولان در یکصد سال اول هیچگونه مقاومتی نشان داده نشد! قیام سرداران در خراسان بیش از یکصد سال پس از حمله مغول روی داد.

پس از ۳۰۰ سال آفتاب سفیدی تشریف آوردند و تشییع را که خود از عیساییان و مغولان مخربتر بود، به ارمغان آوردند.

این ملت بی خیرت هیچوقت نتوانسته است کار عتیبتی برای مملکت اش انجام بدهد.

بی خودی هم از تاریخ، از قوت دو هزار و پانصد ساله و هفت هزار ساله را هم به رخ نکشید. جوینان در کتاب "سازگاری ایرانی" به قلم مهتسن مهدی بازگان است. حتی این اصحق آفتابیه به دست هم این واقعیت را فهمیده بود: وقتی بنا باشد ملتی به طور جنسی یا نشمن رویرو نشود، تا آخرین لحظه جنگند و بعد از مطلوب شدن سر سختی و مقاومت نکند، بلکه تسلیم اسکندر شود و آداب یونانی را بپذیرد، اعراب که می آیند در زمین عربی کلمه گرمتر از آتش شده صرف و نحو بویسند یا کفر خدمت برای خلقهای جنسی بنسبت ننگاهشان را به جائل و جبروت ستمانی برسد، در مدح سلاطین ترک چون سلطان محمود غزنوی آبدارترین قصاید را بگوید، غلام حقه بگوش چنگیز و تیمور و خدمتگزار و وزیر فرزندانش گردند، یعنی هر زمان به رنگ نژاد واردین در آمده به هر کس و نامکن تحمیل و خدمت کند، نیلی ندارد که نقش و نام چنین مردم از صفحه روزگار برداشته نشود. سرسختهای بگند و اصولیها هستند که در برابر مخالف و مکاران می ایستند و به جنگ میروند؛ یا پیروز میشوند و یا اصحق شکست میخورند و وقتی شکست خورند، حریف چون زمینه سازگاری نمی بیند و با مذاصحت و عدم اطاعت رویرو میشود از پا درشان میآورد و نابودشان میکند.

علاوه بر این، ایرانی که امروز میبینید وجودش را مطیون پشتویکها است. در سال ۱۹۰۴ انگلیس ها و روسیه تزاری با هم توافقان را کرده بودند که ایران را بین خود تقسیم کنند و حتی



کجای ایرانی بودن افتخار است؟

من نمی دانم این متن را چه کسی نوشته، ولی هر کس آنرا نوشته است بسیار صعبانی بوده و ما اگر منصف باشیم باید بپذیریم که در بعضی از قسمت هایش حقیقت را گفته است

من یک ایرانی هستم. در ایران تحصیل کرده و فعلا در آمریکا و در ایالت فلوریدا زندگی میکنم. به نظر من، عربها و ایرانیها یک ملت اصحق بیشتر نیستند. هشتون را باید به دریا ریخت. خلیفه نام میخواست چند جمله ای در جهت تسجید از ایران و ایرانی نویسم ولی دروغ چرا؟! کجای این ملت افتخار دارد؟

یک ملت دزد، کلاش، متظاهر، خائن، فرصت طلب، تنبیل، حق ناشتن و پشت هیزان در یک منطقه از این دنیا بنام ایران جمع شده اند و دلشان خوش است که زمانی آنم بوندند.

به قدرت خدای این سرزمین هیچوقت موجودات با صفت بالا را کم نداشتند است.

آمتی (امت یعنی گله نشن) که از رویورزش را یک ایرانی خائن او میدهند.

آمتی که بتکلی را آفتابن که آنسهم یک ایرانی است تحویل خلیفه اش میدهند.

آمتی که گویم خان زلخش چند سالی پیشتر دوام نمی آورد ولی قاجار به آلتن تسلیم نشدنی است!

آمتی که امیر کبیرش را میکشند و جایش یک دلقک میگذارند و آب از آب تکان نمیخورد!

آمتی که یک کشور خارجی شاهش را بر سر کار می آورد!

آمتی که محمد رضا شاه را میدهند و حسین را میگیرند!

آمتی که ۹۹ درصدش به جمهوری اسلامی رای میدهند بدون اینکه بدانند چه معنوی است!

آمتی که سی و سه سال مثل سگ توی سرش میزنند و صدایش در نمی آید و بالاخر از همه، آمتی که در سال ۵۷ با جمعیت پنج ملیونی به استقلال امزش میروند، بعد از ده سال که این رهبر

پژوهش (۲۲)

د پانوی شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له ریلولو مخکي په خیر و لولی

انگلیس‌ها از جنوب وارد شده بودند؛ ایران شانس آورد در آن موقع انقلاب ۱۹۱۷ پیش آمد و برنامه اشغال ایران معوق ماند. حسن تراقی در کتاب بسیار روشنگر "چرا در مانده ایم؛ جامعه شناسی خودمائی" میگوید:

اگر به سراسر این تاریخ نگاه کنید، با اضماعض‌های جزئی، سراسر آن یک طیف یکنواخت و تکراری و سینوسی است. قبیله‌های دچار ظلم و ستم، رکود و پس از آن رخوت، بی تفاوتی و نومیدی میشود، یک قوم، یک سرکرده، یک جریان، یک همسایه فرصت را مغتنم می‌شمارد در دستش شمشیر و در کاش زبانه چرب و وعده‌های فریبنده، ولی در کله اش جز به عارت و تاراج به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشد. یعنی برای فتح فقط زور بازو نیاز است و ویرانی و آتش زدن، چه در این مرحله استطاعت اندیشیدن نه تنها عامل مؤثری نیست بلکه تا حدودی باز دارنده هم هست.

بحسب بر مکی در خدمت هارون قرار می‌گیرید. خواجه نظام الملک میشود همه کاره ملک‌شاه سلجوقی؛ خواجه نصیرالدین طوسی میشود دست راست خان مغول؛ میرزا ابراهیم کلانتر با هزار دوز و کلاه حکومت را از زندیه می‌گیرد و میدهد به دست قاجاریه، اما چون تدبیر نیست (و اگر هست اختصاصاً در جهت منافع شخصی بکار میرود)، برنامه ریزی نیست، مدیریت پایدار نیست، درایت نیست، خیلی زود شمارش معکوس شروع میشود. سراسر تاریخ گذشته‌مان را نگاه کنید، گرفتن به همت یک مرد نظامی انجام میشود، چون برای گرفتن فقط زور لازم است و آتش زدن و زبانه درآوردن. اما وقتی اوضاع آرام شد می‌بینید که دیگر حتی نادر شاهی که برای ایرانی سرافکنده‌ی بعد از صفویه، این چنین اختیاری را فراهم آورده، قادر به ادامه‌ی کار نیست چون تمرین سازندگی نکرده، آمانگی و سواد لازم را برای کار ندارد؛ بنابراین همان رویه‌ی نظامی‌گری را آنقدر ادامه میدهد که مردم برای تامین مالیات مجبور میشوند دخترانشان را به ترکمن‌ها بفروشند و وقتی دیگر به جان آمدند باز شروع میشود، روز از نو و روزی از نو... می‌بینید که افتخار صادرات ناموس به دویی و پاکستان چیز تازه‌ای نیست و قبلاً هم مقرر بوده ایم.

این که از قدیم اتل، در آخرت‌تان چه دارید؟ انقلاب مشروطیت؟ اگر فکر میکنید انقلاب مشروطیت کار این خوش‌خیرتان بوده است اشتباه میکند؛ اگر سفارت انگلیس نبود و مشروطیت به نفعش نبود، انقلاب مشروطیت هم اتفاق نمی‌افتاد. رجوع کنید به دیگرهای پلو و خورشید در باغ سفارت انگلیس توسط مشروطه طلبان.

لعناً در ارانی افتخارات اخیرت‌تان زیاد جلو نیاید که بوی گذش خفمان میکند امتی که هر بار پهلوانی زائید در برابرش صدها خائن پس انداخت که آن پهلوان را بکشند، حتی لیاقت داشتن همان چیزی را که امروز دارد، ندارد.

روزی که روزنامه‌های تهران بزرگ نوشتند "شاه رفت" من خیابان پهلوی سه راه یوسف آباد بودم و چه جشنی بود و مردم شیزینی پخش میکردند؛ من "تحصیل کرده" بعد که هوا پس شد آمدم آمریکا. من و امثال من ایران را به اندازه کافی آباد کرده بودیم و حالا نوبت آباد کردن آمریکا بود.

پایان

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکي په خير و لولئ